

سیاست هویت و جنبش‌های اجتماعی جدید

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۴

تاریخ تأیید: ۹۵/۸/۸

سیدمحمدتقی آل‌سیدغفور *

علیرضا زهیری **

تجربه سیاسی در ایران پس از انقلاب، نشان از اختلال‌های کارکردی دولت‌ها و ظهور شکل‌های جدیدی از نزاع‌های سیاسی در میان گفتمان‌ها دارد. هریک از این گفتمان‌ها هنگامی که بر دولت تسلط یافتند، به گفتمانی برتر تبدیل شدند و «دگرها»ی خود را به حاشیه راندند؛ بدین معنا که برای تبیین جهان فرهنگی خود، در کنار بیان سازه‌های هویتی، تمایزها و غیریت‌ها را با دیگران آشکار ساختند و رقیبان خود را طرد کردند. در نتیجه، هویت‌ها به کانون‌هایی برای ستیز میان نیروهای سیاسی و اجتماعی تبدیل شدند. سوژه‌های سیاسی طردشده، از راه بازنمایی هویت به مقابله با گفتمان دولت مسلط می‌پردازند و شکل جدیدی از جنبش‌های اجتماعی معطوف به هویت پدید می‌آید. بنابراین، پرسش مقاله حاضر این است که چرا و چگونه هویت در کانون نزاع‌های سیاسی قرار می‌گیرد و چگونه سیاسی شدن هویت به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید می‌انجامد؟ از راه سیاست هویت می‌توان به پاسخ این پرسش و تبیین واکنش سوژه‌های سیاسی پرداخت. بدین ترتیب، سیاست هویت به امکان‌های سیاسی شدن سوژه‌ها تحت تأثیر هویت اشاره دارد. هنگامی که گفتمانی مسلط می‌شود و هویت برآمده از گفتمان با منابع قدرت، پیوند برقرار می‌سازد، جماعت‌هایی که در این موقعیت به حاشیه رانده می‌شوند، از راه بازنمایی هویت به مقاومت در برابر گفتمان مسلط می‌پردازند و جنبش‌های اجتماعی هویت‌بنیان شکل می‌گیرد.

کلیدواژگان: سیاست هویت، هویت مقاومت، سیاست فرهنگی، جنبش‌های اجتماعی، ناجنبش‌های اجتماعی.

* استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه باقر العلوم (عج).

** دکتری علوم سیاسی و محقق پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی.



۱. مقدمه

ظهور سیاست هویت یک دگردیسی مهم در آگاهی و ارزیابی ما از هویت و رابطه آن با عمل سیاسی بوده است. سیاسی شدن هویت، یکی از ابعاد مهم مبارزات گوناگونی بود که در سرتاسر دهه‌های شصت و هفتاد میلادی پدید آمدند و از همه مهم‌تر اینکه، باید سیاست هویت را یکی از ارکان اساسی انواع گوناگون اعتراض‌های جمعی برشمرد. هویت پس از فوران چنین اعتراض‌هایی به صورت کانون مبارزات سیاسی در آمد (دان، ۱۳۸۴، ص ۳۴-۳۵). سیاست هویت، در جنبش‌های جدید اجتماعی در دهه شصت میلادی به بعد ریشه دارد که قدرت‌های مسلط را از راه گردآمدن حول یک هویت، نقد کردند. این عقیده از سوی جنبش‌های نوین اجتماعی مانند جنبش زنان (فمنیسم)، جنبش رنگین‌پوستان، ناسیونالیست‌ها، نژادپرست‌ها و برخی جنبش‌های مربوط به اقلیت‌ها نشان داده شد.

در سال‌های اخیر تئوری اجتماعی کلاسیک با چالش‌هایی روبه‌رو بوده که تا حدودی به دگرگونی‌های اجتماعی بازمی‌گردد. فروپاشی نظام‌های کمونیستی، افزایش شدید نیروی کار زنان و تجدید حیات همبستگی‌های قومی و ملی‌گرایی فرهنگی در سراسر جهان، نمونه‌هایی از این دگرگونی‌ها به شمار می‌آیند که در واکنش به آنها، آرایش وسیع «جنبش‌های نوین اجتماعی» مانند احزاب سبز، جنبش‌های لیبرالی زنان و جنبش‌های قومی و نژادی که در چند دهه اخیر ظاهر شدند، به چشم می‌خورد. مطالعه درباره این جنبش‌ها ذیل «سیاست هویت» انجام می‌شود. نشانه سیاست هویت در بیشتر این جنبش‌ها، به این ویژگی عمومی آنها اشاره دارد که به وسیله کسانی شکل گرفته‌اند که پیش‌تر احساس می‌کردند در حاشیه مجاری سیاسی مسلط قرار دارند. تئوری‌های جدید مربوط به سیاست هویت، تبیین‌هایی را برای کنش ناشی از «منافع» و «هنجارها» در خصوص هویت و همبستگی از منظر عامل اجتماعی جهان‌شمول تا مقولات ویژه‌نگرانه اشخاص، جایگزین کرده است (کالهن، ۱۳۸۹، ص ۶۹-۷۰).

بنابراین، افراد بدین دلیل به مشارکت در جنبش‌ها ترغیب می‌شوند که «به آنها معنا می‌دهد» و به زعم خودشان آرزوهایشان را در آن می‌یابند. هرگاه خرده‌هویت آنها از سوی هویت‌های مسلط در آستانه نابودی قرار گیرد یا احساس استیصال کنند، در قالب جنبش‌های اجتماعی یا هویت‌های سنتی پر قدرتی ظاهر می‌شوند. بدین ترتیب، بازیگران اجتماعی، هویت خود را از راه مفصل‌بندی نمادها و نشانه‌های مشخصی بازمی‌یابند و برای مسلط شدن آن یا مشروعیت‌زدایی از هویت مسلط، با شبکه‌های سیاسی خاص یا



موضوعاتی که الهام‌بخش سیاست‌های عمومی خاصی هستند، ارتباط برقرار می‌سازند. با قرار گرفتن هویت در کانون نزاع‌های سیاسی، این دو پرسش مطرح می‌شود که: چرا و چگونه هویت به کانون نزاع سیاسی میان دولت، نخبگان سیاسی و توده مردم تبدیل می‌شود؟ هر یک از گفتمان‌های سیاسی بر چه عناصری از هویت بیش از دیگر عناصر انگشت تأکید نهادند؟ پاسخ به این پرسش‌ها، نه تنها امکان فهم فضاهای تخاصم و چالش‌های سیاسی هویت‌بنیان را فراهم می‌سازد، بلکه توانایی نظام‌های سیاسی را در هدایت و کنترل منازعات نیز افزایش می‌دهد.

۲. مفهوم‌شناسی سیاست هویت^۱

رابرت دان می‌گوید: «اگر به خویش جرئت ارائه تعریفی جامع‌تر بدهم، باید بگویم سیاست هویتی به راهبردی اطلاق می‌گردد که افراد به موجب آن، خود را از طریق هم‌هویت شدن با عضویت در گروه‌ها یا رده‌هایی که سرچشمه احساس‌ها و تجربه‌های متمایز حاشیه‌نشینی و فرودستی به شمار آمده‌اند، تعریف می‌کنند» (دان، ۱۳۸۴، ص ۳۵-۳۶). سیاست هویت با تکیه بر نگرانی‌ها و اضطراب افراد، به پیامدهای رفتاری گروهی می‌پردازد که آنان را به حاشیه رانده است. این افراد می‌کوشند بر پایه برساخته‌های هویت سیاسی و اجتماعی، از راه تعهد و مشارکت زمینه را برای تجهیز و فعالیت سیاسی فراهم آورند. نکته مهمی که در خصوص سیاست هویت وجود دارد این است که در این راهبرد هویتی، نوعی چرخش فرهنگی رخ می‌دهد؛ یعنی مسائل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را بر اساس علاقه‌ها و دغدغه‌های فرهنگی پی می‌گیرند.

در جریان فروپاشی اتحاد شوروی و رویدادهای بی‌شماری که در مناطق گوناگون، به‌ویژه بالکان، آسیای مرکزی، خاورمیانه، آفریقا و دیگر مناطق رخ داد، بحث هویت مورد توجه خاص قرار گرفت. مشیرزاده با اشاره به ظهور هویت‌های چندگانه، ابهام و اغتشاش در مرزهای هویتی بین کشورها، نقش روزافزون ادراکات و برداشت‌های هویت‌بنیان در تصمیم‌گیری‌ها، از بین رفتن پیوند سنتی بین هویت سیاسی و دولت - ملت، نضج گرفتن هویت‌های جمعی جدید و سربرآوردن اشکال نوین از خشونت مبتنی بر سیاست هویت همگی را نشانه‌های تأثیر هویت بر ساختارها، نهادها، فرایندها و کارگزاران جدید بین‌المللی می‌داند. از سوی دیگر، وی معتقد است: هویت کنشگران نیز نه بر اساس





ساختارهای مادی، بلکه بر مبنای تعاملات، رویه‌ها، هنجارها، ارزش‌ها، فرهنگ، ایدئولوژی، باورهای اصولی و انگاره‌های نهادینه شکل می‌گیرد (مشیرزاده، ۱۳۸۴، ص ۹). برای درک درست کنش‌های سیاسی در جوامع مختلف بشری، از شناسایی بسترهای فرهنگی این جوامع نباید غافل بود. در این میان، هویت که دربرگیرنده عناصر فرهنگ ملی جوامع است، می‌تواند میان ارزش‌های فرهنگی محیط اجتماعی و اقدامات سیاسی دولت‌ها رابطه برقرار کند؛ همان‌طور که کامروا تأکید می‌کند: «نگرش مردم به هویت، عاملی است که جهت‌گیری سیاسی مردم و نظر آنها را درباره محیط سیاسی خود تعیین می‌کند» (Haynes, 1996, p98).

سیاست هویت به کنش‌های سیاسی آگاهانه برآمده از هویت کنشگران به جریان‌ها و گفتمان‌های مسلط در جامعه می‌پردازد. افراد با هویت ناشی از بسترها و زمینه‌های اجتماعی خویش در مواجهه با این جریان‌ها و گفتمان‌ها از خود واکنش نشان می‌دهند. چنانچه آن را با انتظارات و آرزوهای خود هم‌نوا ببینند، حول آن گفتمان گرد هم می‌آیند و آن را می‌پذیرند، ولی گاه گفتمان مسلط را نمی‌پذیرند؛ مانند اقلیت‌ها و گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده. اینان دست به مقاومت و جنبش‌های رهایی‌بخش می‌زنند و برای خود هویت مقاومت تعریف می‌کنند. گروهی نیز گفتمان مسلط را تا حد بسیاری می‌پذیرند، ولی برخی عناصر آن یا تفاسیر و تعاریف آن را قبول نمی‌کنند و خواهان جنبش‌های اصلاحی هستند. همان‌گونه که رنگین‌پوستان آمریکایی با هویت آمریکایی در تعارض نیستند، بلکه با عنصر تبعیض نژادی آن در ستیزند یا اصلاح‌طلبان ایرانی اغلب در ستیز با کلیت گفتمان اصلی انقلاب نیستند، بلکه تعاریف یا عناصری از آن را بر نمی‌تابند؛ اگرچه عده‌ای نیز ذیل اصلاحات به دنبال هویت مقاومت‌اند. این تقسیم‌بندی را در دیدگاه کاستلز پی خواهیم گرفت.

بدین ترتیب، سیاست هویت به امکان سیاسی شدن سوژه‌ها تحت تأثیر هویت اشاره دارد. هنگامی که گفتمانی مسلط می‌شود و هویت برآمده از گفتمان با منابع قدرت، پیوند برقرار می‌سازد، جماعت‌هایی که در این موقعیت به حاشیه رانده می‌شوند، از راه بازنمایی هویت به مقاومت در برابر گفتمان مسلط می‌پردازند. بدین ترتیب، سوژه‌های سیاسی از طریق هم‌نوا شدن یا عضویت در گروه‌ها و جماعت‌ها، برای مقابله با جریان حاکم و گروه مسلط و هویت برساخته آن، از خود مقاومت نشان می‌دهند و به ستیز یا رقابت می‌پردازند. در این صورت، افراد می‌کوشند با ساخت هویت خاص یا برجسته ساختن برخی سازه‌ها و لایه‌های هویت، با نشان دادن تمایزات خود به نوعی غیریت‌سازی مبادرت ورزند. تداوم



طرد و غیریت‌سازیِ دیگر گفتمان‌ها، به شکل‌گیری سیاست مقاومتِ ستیزنده یا رقیبانه در برابر هویت مسلط، آن هم از راه بازنمایی هویت می‌انجامد. در نتیجه، هویت‌ها به کانون‌هایی برای نزاع تبدیل می‌شوند.

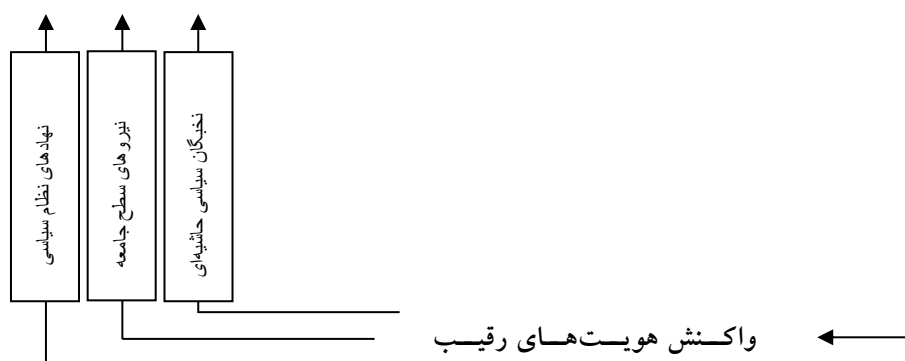
سرانجام باید گفت اگر تا پیش از این گفته می‌شد افراد و جوامع درون هویت‌ها رفتار می‌کنند، اکنون سیاست هویت بیان می‌دارد که همان‌ها چگونه به گفتمان مسلط می‌نگرند و نسبت خود را در مواجهه با هویت ساخته‌شده به دست گفتمان مسلط و بر اساس گونه‌های سه‌گانه مشروعیت‌بخش، برنامه‌دار و مقاومت، تعریف می‌کنند. بنابراین، در سیاست هویت، کنش آگاهانه به هویت و به تعبیری کنش‌های هویت‌بنیان اهمیت دارد. از آنجاکه همواره در برابر قدرت، مقاومت وجود دارد، در مقابل هویتِ گفتمان مسلط

(هویت هژمونیک دولت) سه سطح نزاع از سوی سوژه‌های سیاسی رخ می‌دهد:

۱. نزاع از سوی نخبگان سیاسی به حاشیه رانده‌شده؛
۲. نزاع از سوی نیروهای اجتماعی دارنده انتظارات؛
۳. نزاع از سوی دیگر نهادهای بالادستی نظام سیاسی.

شکل (۱) سطوح بازی منازعه‌آمیز هویت

شکل‌گیری کانون‌های نزاع → کنش مبتنی بر منافع و قدرت از سوی دولت → گفتمان هژمونیک دولت



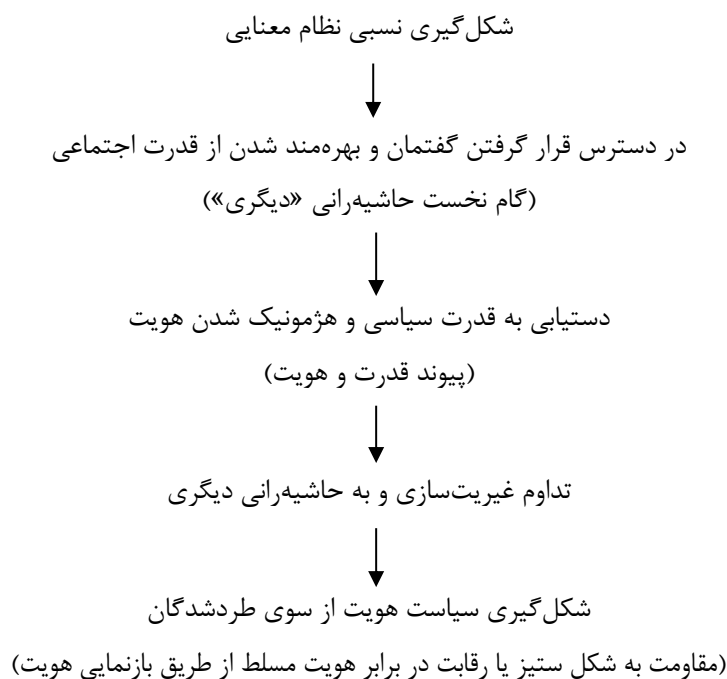
پیش‌تر به چرایی مقاومت نخبگان سیاسی حاشیه‌رانده‌شده و نیروهای سطح جامعه که به انتظاراتشان پاسخ داده نشده است، اشاره کردیم. اما درباره سطح سوم، یعنی نهادهای نظام سیاسی، هنگامی در چارچوب سیاست هویت می‌توان سخن گفت که حاکمیت



دوگانه برقرار باشد. به عبارت دیگر، هنگامی که حاکمیت بین دو گفتمان رقیب تقسیم شده باشد و یکی دارای قدرت بیشتر و در تلاش برای طرد دیگری باشد، «دگر ضعیف‌تر» به واکنش ستیزنده و رقیبانه مبادرت می‌ورزد.

به‌طور خلاصه درباره شکل‌گیری سیاست هویت باید گفت زمانی که گفتمان در دسترس قرار می‌گیرد و از قدرت اجتماعی بهره‌مند می‌شود، گام‌های نخست حاشیه‌رانی «دگرها» آغاز می‌شود. سپس دستیابی به قدرت سیاسی، هژمونیک شدن گفتمان را در پی خواهد داشت و پیوند قدرت و هویت برقرار می‌گردد. در چنین شرایطی، غیریت‌سازی و حاشیه‌رانی رقیبان تداوم می‌یابد. سپس هنگامه مقاومت به‌صورت ستیز یا رقابت در برابر هویت مسلط از طریق بازنمایی هویت برپا می‌گردد و سیاست هویت شکل می‌گیرد.

شکل (۲) روند شکل‌گیری سیاست هویت



ممکن است روند هویت‌سازی به گونه‌ای دیگر باشد. در توضیح پیشین، هویت نقش متغیر مستقل را داشت که پس از مسلط شدن به طرد سوژه‌های دیگر می‌پرداخت و سیاسی‌شدن سوژه‌ها و مقاومتشان در برابر هویت مسلط، متغیر وابسته بود؛ حال آنکه امکان دارد سوژه سیاسی‌شده در روند نزاع سیاسی، برای غیریت‌سازی با رقیب و دگر خود،

به هویت‌سازی دوباره بپردازد و بنابراین، جای متغیرهای پیشین دگرگون می‌شود.

۳. شرایط پدیداری مفهوم سیاست هویت

برای فهم سیاست هویت، آگاهی از شرایطی که سبب ظهور چنین مفهومی شد، لازم است. این شرایط به‌طور عمده مربوط به دوران جدید است که اغلب از آن با عنوان «دوران پساتجدد»، «جهانی شدن» و «ظهور جنبش‌های نوین اجتماعی» یاد می‌کنند. سیاست هویت تحت تأثیر چنین فضایی پدید آمد.

الف) پساتجددگرایی و تحول مفهوم هویت

ظهور مدرنیته و تقابل آن با هویت سنتی و به‌طور مشخص هویت دینی مسیحی به‌عنوان «دیگر» انسان متجدد غربی، به پیدایش گفتمانی از هویت می‌انجامد که ملی‌گرایی، جنبش‌های ملی، وطن‌دوستی، وحدت و هویت ملی، عناصر آن را تشکیل می‌دهند. گفتمان هویت متجدد، کلان، جامع، شامل و عام و دارای ثبات است که با ویژگی‌های عقل‌گرای تجدد اولیه همساز می‌باشد. این عقل‌گرایی با جست‌وجوی قوانین عام و شامل، روایت‌های کلان و جامع و تأکید بر امکان دستیابی به صورت‌های کاملی از درک جهان، از جمله جهان اجتماعی تعریف می‌شود (کچویان، ۱۳۸۵، ص ۴۷-۴۸). اما در گفتمان پسامدرنیته، همه آنچه در شرایط تجدد پدید آمد، نقد و بررسی شد و هویت نیز در قبال این رویکرد مصون نماند. «این گفتمان به‌جای این وحدت‌ها، هویت‌های جامع، شامل و عام، هویت‌های خرد، محلی و در نهایت شخصی و فردی را نشانده. از این منظر، تکثر، تعدد، گوناگونی و حتی بی‌ثباتی و تغییرات مداوم هویت‌ها مطلوبیت می‌یابد و تمامی اهداف گفتمان هویت ملی، یعنی وحدت، ثبات و استمرار هویتی، و جوهی منفی و نامطلوب می‌یابند» (همان، ص ۴۷).

اگر در دوره تجدد با شکل‌گیری دولت - ملت‌ها (Nation-State) ناسیونالیسم ظهور کرد و هویت از منظر دولت - ملت و مبتنی بر علقه‌های سیاسی شکل گرفت، در شرایط پساتجدد، هویت از منظر گروه‌ها و جنبش‌های اجتماعی و با علقه‌های اجتماعی و فرهنگی پدید آمد. بدین ترتیب، سیاست هویت محصول دوران پساتجدد و معرفت‌شناسی پساساخت‌گرای آن است که بر هویت‌های خاص‌گرا و محلی تأکید دارد.

رابرت دان معتقد است در ربع پایانی قرن بیستم، مضمون هویت، محور اصلی انواع و اقسام مباحثات نظری و سیاسی گشته است. افزایش نگرانی‌ها درباره حیات شخصی، اجتماعی و فرهنگی در جامعه‌ای که روزبه‌روز بیشتر بحران و دگرگونی را تجربه می‌کند،





ماهیت سیاست زمانه حاضر است. از نظر وی «رویکرد دوباره سیاست به جانب مسائل هویت، بازتاب جوّ عدم اطمینان فزاینده‌ای است که زاییده ناامنی اقتصادی، دگرگونی اجتماعی و فرهنگی و وخیم و حادث‌تر شدن نابرابری‌ها، مشاهده مفاصد اخلاقی و احساس خطر تباهی و تلاشی اجتماعی است». دان پس از آنکه این نگرانی‌ها را که بیشتر صبغه وطنی دارند، نشئت گرفته از واقعیت‌های نوین جهانی برمی‌شمارد، طرح این مباحث را تا حدودی نمود نفوذ همه‌جانبه گفتارهای پست‌مدرن و پسااخترارگرا در نظریه‌های دانشگاهی می‌داند (دان، ۱۳۸۴، ص ۳۰). البته دان در برخورد با این مسئله، رویکردی دوگانه دارد. از این نظر که سیاست هویت از تفاوت سخن می‌گوید و آن را در جنبش‌های جدید و در سطح وسیع‌تر در طرز فکر مبتنی بر چند فرهنگ‌گرایی پی می‌گیرد، نشان‌دهنده موضعی پست‌مدرنیستی در سیاست هویت است. به‌طور کلی، مضمون‌پردازی از مفهوم «دیگربودگی» بر سیاق تفکر پست‌مدرن، یکی از ابعاد مهم جنبش‌های هویتی است و به‌صورت ضمنی، شکل‌دهنده خصلت ضدهمسان‌گرایی سیاست هویتی بوده است. بدین سان، سیاست هویت را تا آنجا که یکی از جلوه‌های انشقاق یا چندپارگی سیاسی است، می‌توان بخشی از وضعیت پست‌مدرن دانست. از سوی دیگر، پی‌ریزی دعاوی اخلاقی سیاست هویت بر مبنای به رسمیت شناختن و حمایت از «دیگری» سرکوب‌شده و به‌حاشیه‌رانده‌شده از بازگشت به چارچوب اخلاقی و سیاسی مدرنیستی حکایت دارد. در این چارچوب از طریق رتبه‌بندی و سنجش دعاوی اخلاقی گروه‌های مختلف، با تعیین مقیاس مظلومیت، درجه فرودستی و انقیاد گروه‌ها درباره آنان قضاوت می‌شود. سرانجام رابرت دان با طرح پرسش‌هایی، امکان خروج از این دوگانگی را با تردید روبه‌رو می‌سازد (همان، ص ۵۵-۵۸).

ب) جهانی شدن

جهانی شدن را می‌توان روندی دانست که بر اثر توسعه فناوری، اطلاعات و ارتباطات الکترونیکی، موجب فشردگی و تقویت خودآگاهی افراد جامعه می‌شود و گستردگی عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به دنبال دارد (دهشیری، ۱۳۷۹، ص ۷۲). انقلاب ارتباطات و شکل‌گیری جامعه شبکه‌ای - اطلاعاتی، افزایش آگاهی‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جوامع را در پی داشته و به آفرینش جهانی بدون مرز یاری رسانده است که در آن اختلاط فرهنگ‌ها به از میان رفتن ثبات و خلوص فرهنگی انجامیده و هویت‌ها به شدت دستخوش تغییر شده‌اند. در مقابل، بسیاری از جوامع و جماعت‌های

فرهنگی از خود واکنش‌های تدافعی نشان داده، با ساخت هویت خاص یا بازگشت به هویت خویش و به تعبیری واسازی هویت محلی، به مقاومت و رهایی بخشی از هویت تحمیلی در فرایند جهانی شدن می‌پردازند.

بورگان گالیو در کنار بررسی تأثیرات جهانی شدن بر فرهنگ و شکل‌گیری بحران هویت، به دو جنبش اشاره می‌کند: یکی پیشنهاد حل شدن و پیوستن به هویت‌های جدید و جهانی؛ دیگری بازگشت به هویت پیشین و استقلال. وی درباره جنبش نوع دوم که با سیاست هویت ارتباط دارد و آن را «جنبش تجزیه‌گرایی» می‌نامد، چنین می‌گوید:

جنبش تجزیه‌گرایی به دنبال یافتن ویژگی‌ها و خصوصیات ویژه است. هویت‌های کوچک که لزوماً آسیب‌پذیرند و حاصل این جنبش نیز هستند، در قالب رویدادهای موقتی، وابستگی‌ها و روابط خویشاوندی و پیوندهای پراکنده و تصادفی تبلور می‌یابند. چنین هویت‌هایی از افکار خانوادگی، ایلی، قومی و اعتقادی تغذیه می‌کنند. این جنبش با برخورداری از یک فرهنگ خرد، ویژگی خاص نمی‌یابد، اما با مخالفت با فرهنگ‌ها صاحب ویژگی می‌شود. در این حالت کسب هویت با جدایی، انزوای فرد، محدودیت و تمایز فردی همراه می‌شود. عناصر تشکیل‌دهنده آن عبارت‌اند از: نفی کردن، رد کردن و اعتماد نکردن. این جنبش را می‌توان جنبش جدایی یا افتراق دانست (نک: گالیو، ۱۳۸۲).

گسست‌هایی که به وسیله فرایندهای جهانی شدن پدید آمده‌اند، دربردارنده ستیزه‌گری هویت‌ها و امکانات عمل کنشگران بوده است. در سال‌های اخیر شاهد گسترش بسیاری از جنبش‌های سیاسی در سراسر جهان به منظور تقویت و تحکیم «ایستار جمعی همانندی» بوده‌ایم. اغلب این جنبش‌ها به روند جهانی شدن به عنوان تهدیدی علیه هویت فرهنگی و خودمختاری توجه کرده‌اند. تجلی جنبش‌های ناسیونالیستی قومی در کرواسی و صربستان و حتی در کشورهای عضو اتحادیه اروپا در خلال دهه ۱۹۷۰، همچنین ظهور طالبان در افغانستان و دیگر حرکت‌های قوم‌گرا در آسیا و آفریقا و نیز ظهور جنبش‌های مختلف اقلیت‌ها در آمریکا، از گروه‌های نژادی گرفته تا امریکایی‌های آفریقایی، نمونه‌هایی است که در ارائه خواست‌های خود در خصوص هویت‌های فرهنگی و حقوق برابر به موفقیت‌هایی رسیده‌اند. این نوع جدید از سیاست که با عنوان «سیاست هویت» تجلی یافته است، شکل‌ها و نمادهای گوناگونی دارد و موارد زیر را دربرمی‌گیرد:





- الف) تلاش اکثریت حاکم در جلوگیری از اقلیت برای دسترسی به منابع ملی؛
ب) جنبش گروه‌های مذهبی، بومی و نژادی؛
ج) جنبش‌های ملی تجزیه‌گرا؛
د) اقلیت‌های تحت ظلم و ستم و خواستار حقوق برابر (قربانی شیخ‌نشین، ۱۳۸۳، ص ۴۱۴-۴۱۵).

دلایل و شواهد مختلف گویای آن است که جهانی شدن، زمینه را برای سیاست هویت در جهت ظهور هویت‌های حصرشده فراهم آورده است. برای نمونه، می‌توان به جنبش‌های ملی‌گرا و تجزیه‌گرا در پاره‌ای از کشورها، تجدید حیات مذهب در نظام‌های اعتقادی، خیزش‌های فرهنگی یا زبانی در عرصه فرهنگی یا حرکت‌های نژادی در مقوله فعالیت‌های گروه‌های ذی‌نفع اشاره کرد. در همه این موارد شاهد شکلی از سیاست هویت هستیم (همان، ص ۴۱۵).

ج) سیاست هویت و جنبش‌های اجتماعی جدید

شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در جوامع مختلف که با تبیین‌های مادی قابل شرح نبودند و رویکرد معنایی که افراد و گروه‌ها در تعریف از «خود» (self) و «دیگری» (other) ارائه کردند، موجب توجه نظریه‌پردازان جنبش‌های اجتماعی به عوامل هویتی شد. رشد، گسترش و تعمیق جهانی شدن، از سویی تصور ایجاد هویتی یک‌پارچه و جهانی را در سراسر جهان شکل داد و از سوی دیگر، شکل‌گیری هویت‌های ترکیبی یا «جهانی محلی» این برداشت را به چالش کشید (مشیرزاده و مسعودی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۲).

یکی از الگوهای هویت‌یابی در دوران جدید، الگوی عضویت و تعلق به جنبش‌های اجتماعی است که تحت تأثیر خطرها و مشکلات جهانی شدن شکل گرفته‌اند. این جنبش‌ها به هویتی جمعی نیاز دارند که هم مجموعه‌ای از باورهای مشترک (تعهد) و هم احساس مشترک (تعلق) را دربرمی‌گیرد. افراد و جنبش‌های اجتماعی بر مبنای یک هویت شکل می‌گیرند و مبارزات آنها بر سر هویت است. افراد بدین دلیل به مشارکت در جنبش‌ها ترغیب می‌شوند که «به آنها معنا می‌دهد» و به زعم خودشان آرزوهایشان را در آن می‌بینند. پس هرگاه خرده‌هویت آنها از سوی هویت‌های مسلط در آستانه نابودی قرار گیرد یا احساس استیصال کنند، در قالب جنبش‌های اجتماعی یا در قالب هویت‌های سنتی پر قدرتی ظاهر می‌شوند. بدین ترتیب، بازیگران اجتماعی، هویت خود را از راه مفصل‌بندی نمادها و نشانه‌های مشخصی بازمی‌یابند و برای مسلط شدن آن یا مشروعیت‌زدایی از

هویت مسلط، با شبکه‌های سیاسی خاص یا موضوعاتی که الهام‌بخش سیاست‌های عمومی خاصی هستند، ارتباط برقرار می‌سازند.

در خلال سال‌های ۱۹۸۰ سیاست هویت به دلیل مرتبط شدن با فعالان جنبش‌های اجتماعی بسیار برجسته و چشمگیر شد. از نظر تورین و کوهن، استراتژی‌های ابزاری و سیاست هویت به صورت روزافزونی در خصوص نتایج تحقیقات مربوط به جنبش‌های اجتماعی جدید نمایان می‌شوند. ملوچی نیز به مهم‌ترین جریان رایج، یعنی نظریه‌پردازان سیاست هویت اشاره می‌کند که جنبش‌های اجتماعی جدید را - با فرض تأکید بر آرمانی فرضی - از نوع سنتی آن متمایز می‌کنند (سامرز و گیسون، ۱۳۸۹، ص ۹۴). تکیه بر آرمان فرضی، اشاره به بر ساخت بودن هویت است که افراد نه بر اساس واقعیت، بلکه بر اساس موقعیت‌ها و شرایطی که در آن به سر می‌برند، آرمان‌های خود را می‌سازند.

از نظر کالهنون نیز ایده‌های متنوع سیاست هویت به وسیله رشته‌ای از جنبش‌های خاص در دهه ۱۹۶۰ شکل گرفته‌اند. از رایج‌ترین موارد آن، لیبرالیسم و جنبش‌های سبک زندگی، جنبش زنان، جنبش افریقایی - امریکایی‌ها، آسیایی‌تبارها، جنبش جوانان و ضدفرهنگ‌ها، اقلیت‌ها به ویژه اقلیت‌های قومی و جنبش زیست‌محیطی را می‌توان نام برد. وی معتقد است جنبش‌های سوسیالیستی و کارگری، درگیر سیاست هویت، این موضوع را طرح می‌کردند که کارگر، هویتی مشروع است و بدین ترتیب به فراخوان کسانی می‌پرداختند که در این هویت شریک بودند. آنها به دنبال مطالبات سیاسی خود در سهم‌خواهی از حکومت و سیاست‌هایی از این دست بودند. سوسیالیسم نیز از راه همین تفسیرهای آرمان‌شهری و دعوت به عمل مستقیم و تلاش برای بازسازی عقاید بنیادی مطرح شد (کالهنون، ۱۳۸۹، ص ۳۷-۳۸).

مشیرزاده به نقل از کلاوس اوفه و ملوچی، ویژگی‌های جنبش‌های اجتماعی را این‌گونه برمی‌شمارد:

الف) از نظر پایگاه اجتماعی و هویت شرکت‌کنندگان به‌طور عمده بر طبقه متکی هستند. البته این جنبش‌ها طبقاتی نیستند و در راه اهداف و منافع طبقاتی عمل نمی‌کنند و تقاضاهای آنها مربوط به طبقه‌ای خاص نمی‌شود، بلکه گاه جنبه جهان‌شمول دارد و زمانی بسیار خاص و محلی است.

ب) به‌طور عمده حول محورهای خاص و محدودی شکل می‌گیرند؛ از جمله آلوده‌سازی محیط زیست، صلح، حقوق زنان و برخی ارزش‌های مدنی.





ج) هدفشان کسب قدرت دولت نیست و بیشتر بر تقویت جامعه مدنی در برابر دولت تأکید دارند. از این رو، مبارزاتشان بر سر قدرت برای برساختن هویت‌های جدید و خلق فضاهای دموکراتیک برای کنش اجتماعی است؛ یعنی به دنبال کسب قدرت دولتی نیستند، بلکه می‌خواهند امکان تعریف مستقل از خود را به دست آورند.

د) جنبه فرهنگی در آنها با تلاشی که در راه بازتفسیر ارزش‌ها و هنجارها دارند، بسیار قوی است. بسیاری از این جنبش‌ها تعریف‌های مقبول جامعه را از ارزش‌ها و هنجارها به چالش می‌کشند. بدین ترتیب، این جنبش‌ها در اصل برای افزایش مشارکت در نظام نمی‌جنگند، بلکه بر سر مسائل نمادین و فرهنگی مبارزه می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۱، ص ۱۹۰-۱۹۱).

با مراجعه به دیدگاه کاستلز، نش و بیات، جنبه‌های بیشتری از سیاست هویت و رابطه آن با جنبش‌های اجتماعی جدید نشان داده می‌شود.

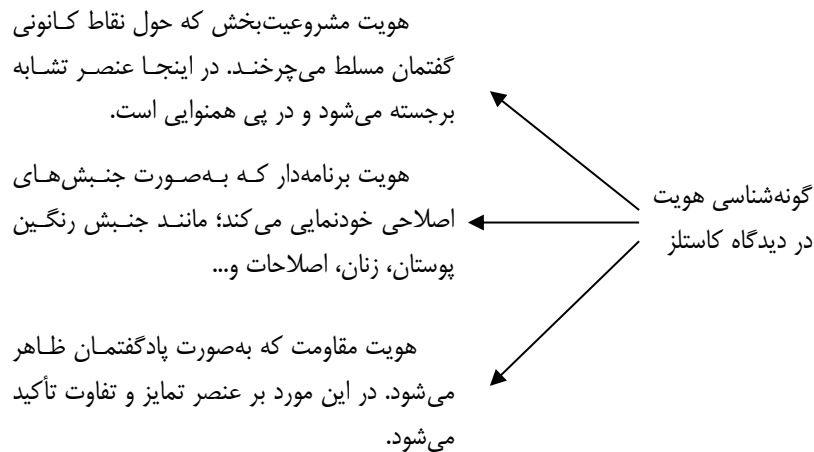
۴. دیدگاه‌های مختلف در سیاست هویت

الف) هویت‌های برساخته؛ گونه‌شناسی مانوئل کاستلز

مانوئل کاستلز در کتاب *عصر اطلاعات؛ اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، جلد دوم آن را به «قدرت هویت» اختصاص داده است. وی معتقد است اینکه تمام هویت‌ها برساخته می‌شوند، مورد توافق دیدگاه جامعه‌شناسانه است، ولی اینکه چه کسی و به چه منظوری هویت جمعی را برمی‌سازد، پرسش اصلی است. او در عین حال می‌گوید: «این پرسش که انواع مختلف هویت‌ها چگونه و به دست چه کسی ساخته می‌شوند و چه پیامدهایی دارند، نمی‌تواند به صورت کلی و انتزاعی مورد بحث قرار گیرد، بلکه امری است مربوط به متن و زمینه اجتماعی». وی به نقل از زارتسکی می‌گوید: «سیاست‌های مربوط به هویت را باید در جایگاه تاریخی خود بررسی کرد» (کاستلز، ۱۳۸۰، ص ۲۷).

کاستلز سپس در پاسخ به پرسش بالا، فرضیه خود را چنین مطرح می‌کند که منشأ برساخته شدن هویت‌ها، تا حد زیادی تعیین‌کننده محتوای نمادین هویت موردنظر و معنای آن برای کسانی است که خود را با آن هم‌نوا می‌دانند یا خود را بیرون آن تصور می‌کنند. از آنجاکه وی معتقد است برساختن اجتماعی هویت، همواره در بستر روابط قدرت صورت می‌پذیرد، به سه صورت و منشأ برساختن هویت اشاره می‌کند و میان آنها تمایز قائل می‌شود (همان):

شکل (۳) نمودار گونه‌شناسی سه‌گانه هویت در دیدگاه کاستلز



هویت مشروعیت‌بخش: این نوع هویت از سوی نهادهای غالب جامعه پدید می‌آید تا سلطه آنها را بر کنشگران اجتماعی گسترش دهد و عقلانی کند. هویت مشروعیت‌بخش از راه ایجاد جامعه مدنی، یعنی مجموعه‌ای از سازمان‌ها و نهادها و نیز مجموعه‌ای از کنشگران اجتماعی سازمان‌یافته و ساختارمند، هویتی را بازتولید می‌کند که منابع سلطه ساختاری را عقلانی می‌سازند(همان).

هویت مقاومت: این هویت به دست کنشگرانی پدید می‌آید که در شرایطی قرار دارند که از طرف منطبق سلطه بی‌ارزش دانسته می‌شود و آنان به حاشیه رانده می‌شوند. این نوع هویت‌سازی از راه برپایی جماعت‌ها یا اجتماعات، شکل‌هایی از مقاومت در برابر ستم را پدید می‌آورند. هویت‌های ساخته‌شده آشکارا به وسیله تاریخ، جغرافیا یا زیست‌شناسی تعریف شده‌اند. کاستلز با اشاره به نمونه‌هایی، به ملی‌گرایی مبتنی بر قومیت اشاره می‌کند که غالباً از بطن احساس بیگانگی و احساس خشم علیه تبعیض ناعادلانه سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی برمی‌خیزد. همچنین بنیادگرایی دینی، جمعیت‌های متکی به قلمروها یا داعیه‌های ملی‌گرایانه که گفتمان ستم‌پیشه را واژگون می‌سازند، نمونه‌هایی هستند که وی آن را حذف‌کنندگان به دست حذف‌شدگان می‌نامد. این دگرگونی حاصل ساخت هویت دفاعی در قالب ایدئولوژی‌ها و نهادهای مسلط از راه واژگون ساختن قضاوت ارزشی آنها رخ می‌دهد(همان).

۱۳۱ **هویت برنامه‌دار:** هنگامی که کنشگران اجتماعی با استفاده از هرگونه مواد و مصالح



فرهنگی قابل دسترسی، هویت جدیدی می‌سازند که کل موقعیت آنان را در جامعه از نو تعریف می‌کند و بدین ترتیب، در پی تغییر شکل کل ساخت اجتماعی هستند، این نوع هویت تحقق می‌یابد. فرایند ساختن هویت برنامه‌دار به ایجاد سوژه (فاعل) می‌انجامد. سوژه‌ها، کنشگران اجتماعی جمعی هستند که افراد به کمک آنها در تجربه‌های خود به معنایی همه‌جانبه دست می‌یابند. در اینجا، ساختن هویت، پروژه یا برنامه‌ای برای زندگی‌ای متفاوت است که هرچند بر هویتی تحت ستم مبتنی باشد، در جهت دگرگونی جامعه به‌منزله استمرار برنامه این هویت گسترش یافته است (همان).

در دیدگاه کاستلز، بیش از آنکه به ماهیت جنبش‌های اجتماعی توجه شود، به انواع و صورت‌بندی هویت‌های برساخته از سوی کنشگران پرداخته شده است. مزیت گونه‌شناسی او آن است که همه طرف‌های درگیر را در موقعیت هویتی‌شان تحلیل می‌کند. بدین ترتیب، گروهی دارای هویت مسلط‌اند و سلطه خود را از راه نهادهای غالب جامعه بر دیگر کنشگران گسترش می‌دهند. گروه‌هایی نیز برای رهایی از ستم و تبعیض و مقابله با حذف‌شدگی از سوی حذف‌کنندگان، نوع دیگری از هویت را برای پویای اجتماعی خود به کار می‌گیرند. عده‌ای نیز برای ایجاد تغییرات اصلاحی در پی اتخاذ تجربه متفاوتی در هویت‌سازی‌اند. سرانجام گونه‌های مختلف هویت‌سازی در شرایط اقدام، در شکل جنبش‌های اجتماعی جدید ظاهر می‌شوند.

ب) سیاست فرهنگی^۱ در دیدگاه کیت نَش

دیدگاه نَش تا حد زیادی تحت تأثیر فوکو و گفتمان لاکلا و موف است. وی در کنار استفاده از اصطلاح «سیاست فرهنگی» معتقد است: «اگر چه لاکلا و موف از اصطلاح گفتمان به جای فرهنگ استفاده می‌کنند، اما مدلشان را در مورد سیاست می‌توان به بهترین وجهی به عنوان یک مدل سیاست فرهنگی درک نمود. هنگامی که فرهنگ را در وسیع‌ترین معنای ممکن و به‌عنوان یک نظام دلالت‌گر در نظر بگیریم که از طریق آن لزوماً - اگر چه با ابزارهای دیگر - یک نظم جدید زاده می‌شود، بازتولید می‌شود، تجربه می‌شود و بررسی می‌شود، می‌توانیم بگوییم که این مدل یک مدل سیاست فرهنگی است» (نَش، ۱۳۸۰، ص ۴۹). او در جای دیگری سیاست فرهنگی را این‌گونه تعریف می‌کند: «سیاست کردارهای دلالت‌گر که از طریق آنها هویت‌ها، روابط و قواعد اجتماعی به چالش

1. cultural politics.



کشیده می‌شوند، برانداخته می‌شوند و یا ممکن است دگرگون گردند» (همان، ص ۳۲۱).
نش به گونه‌شناسی پست و کلنر درباره پسامدرنیسم نیز اشاره می‌کند. آنها نخستین
گونه پسامدرنیسم را «بوالهوسانه» یا «بازیگوشانه» نامیدند که از «هر چیز رایجی» دفاع
می‌کند و ذاتاً ضدسیاسی است. اما نوع دوم را «پسامدرنیسم مخالفت‌آمیز» خواندند که
بیشترین تأثیر را در جامعه‌شناسی گذاشته است. پست و کلنر این پسامدرنیسم را از راه
تأثیر جنبش‌های اجتماعی تعریف می‌کنند (همان، ص ۵۹-۶۰). از همین جا کیت نش میان
جنبش‌های اجتماعی و سیاست فرهنگی پیوند می‌زند و فصلی از کتاب خود را به همین
موضوع اختصاص می‌دهد. او با اشاره به جایگاه محوری جنبش‌های اجتماعی در فهم
گونه‌های جدید سیاست، معتقد است در دهه ۱۹۸۰ بحث از اینکه آیا هویت، دارایی ذاتی
ثابت فرد است یا اینکه ساختی اجتماعی است، ارتباط نزدیکی با «سیاست هویتی»^۱
جنبش‌های اجتماعی برقرار می‌سازد. در واقع کیت نش معتقد است جنبش‌های اجتماعی
جدید مدل‌های استدلالی جامعه‌شناختی قدیمی را زیر سؤال برده‌اند؛ چراکه این مدل‌ها به
جامعه به مثابه پدیده‌ای می‌نگرند که صرفاً حول دولت - ملت سازمان یافته است؛ حال
آنکه امروزه جنبش‌های اجتماعی افزون بر شرکت در سیاست به سبک سنتی «درگیر
مبارزه بر سر تعریف معناها، ایجاد هویت‌ها و شیوه‌های جدید زندگی نیز هستند و در
جامعه‌شناسی سیاسی جدید نیز از این جنبه‌ها تحلیل می‌شوند. بنابراین، آنها توجه به
سیاست فرهنگی را به هسته علایق جامعه‌شناختی، یعنی تغییر اجتماعی معطوف
می‌نمایند» (همان، ص ۱۲۹-۱۳۰). او سپس موضوع سیاست فرهنگی را برای توسعه در دو
سنت اصلی در حوزه جنبش‌های اجتماعی، یعنی نظریه بسیج منابع و نظریه جنبش
اجتماعی جدید پی می‌گیرد. واژه «جدید»، بیانگر آن است که جنبش‌های اجتماعی در
دوره اخیر و به‌طور مشخص در پایان دهه ۱۹۶۰ در عرصه سیاسی ظاهر شدند. در آن
زمان جنبش دانشجویی در دانشگاه‌ها بسیار فعال بود و تظاهرات و اعتصابات را
سازمان‌دهی می‌کرد.

نش اصطلاح «جنبش‌های اجتماعی جدید» را برای توصیف جنبش‌هایی به کار می‌برد
که در آن دهه اهمیت یافتند. این جنبش‌ها عبارت بودند از: جنبش دانشجویی، جنبش
حقوق مدنی، جنبش زنان، جنبش زیست‌محیطی، جنبش صلح و به‌تازگی جنبش ضد



نژادپرستی و جنبش حقوق مردم بومی، جنبش‌های «ضدسیاسی» اروپای شرقی و ... این جنبش‌ها که بیشتر به سوی جامعه مدنی سوگیری شده‌اند تا دولت‌ها، بیان‌کننده علایق و نگرانی‌های فراگیر اغلب اعتراض‌آمیز به وضعیت اخلاقی و فرهنگی بوده‌اند. بدین ترتیب، بیشتر به جنبه‌هایی نظیر فرهنگ، شیوه زندگی و نیز مشارکت در سیاست اعتراض‌نمادین توجه دارند تا به ادعای حقوق اجتماعی و اقتصادی. این جنبش‌ها که به شیوه زندگی و سیاست هویت توجه فراوانی نشان می‌دادند، برای تجسم بخشیدن به نظم اجتماعی که قصد برقراری آن را داشتند، اغلب به شیوه‌های غیرسلسله‌مراتبی سازمان یافته بودند و از ابزار سنتی، نظیر عمل مستقیم استفاده می‌کردند، نه نهادهای سیاسی معمول دولت (همان، ص ۱۳۱-۱۳۲).

او مباحث خود را از راه ترکیبی که ماریو دیانی درباره دو سنت اصلی در جنبش‌های اجتماعی به کار گرفته است، پی می‌گیرد و رابطه جنبش‌های اجتماعی و سیاست فرهنگی را برقرار می‌سازد. یکی از جنبه‌های این ترکیب آن است که جنبش اجتماعی، شبکه‌ای از تعاملات غیررسمی افراد، گروه‌ها و سازمان‌های درگیر یک برخورد سیاسی یا فرهنگی مبتنی بر یک هویت جمعی مشترک است. این مسئله در تعریف ملوچی از هویت جمعی به‌عنوان چیزی که از طریق تعامل در «شبکه‌های شناور» شکل می‌گیرد، کاملاً روشنی می‌یابد. جنبه دیگری که اهمیت دارد آن است که مرزهای شبکه جنبش اجتماعی به‌وسیله هویت جمعی خاصی تعیین می‌شود که بین بازیگران درگیر در تعامل، مشترک است. هویت جمعی، هم مجموعه‌ای از باورهای مشترک و هم احساس تعلق را دربرمی‌گیرد. از نظر بازیگران، هویت جمعی یک کنش، خود آن جنبش است و آن، چیزی جز ساخت معناداری نیست که در کنش اجتماعی خلق شده است. به عبارت دیگر، عناصر خلق‌کننده جنبش‌های اجتماعی عبارت‌اند از بحث و گفت‌وگوی افراد درباره دلایل مشارکتشان و هویت‌های جمعی که به‌واسطه این مباحث ایجاد می‌شوند (همان، ص ۱۷۷-۱۷۹).

ج) ناجنبش‌های اجتماعی^۱ در دیدگاه آصف بیات

آصف بیات با نگاهی بوم‌شناسانه به دنبال تحلیل تحولات اجتماعی در خاورمیانه است. او برای توضیح سیاست هویت در جوامع خاورمیانه، اصطلاحاتی مانند سیاست‌های خیابانی، ناجنبش‌های اجتماعی و پیشروی آرام را به کار می‌گیرد و سپس بیان می‌دارد که فرودستان

1. social nonmovements.

شهری، تهی‌دستان و سرخوردگان در این جوامع، از رهگذر پیشروی آرام و مبارزات ساده هر روزه، زندگی و جامعه جدیدی را برای خود و واقعیت‌های شهری متفاوتی را در شهرهای خاورمیانه رقم می‌زنند. از نظر وی، سیاست مخالفت به‌طور عمده در سازوکار شهری پدید می‌آید و بروز می‌یابد. وقتی مردم از قدرت انتخابات برای تغییر امور محروم می‌شوند، ممکن است به قدرت نهادی متوسل گردند (اعتصابات دانشجویی یا کارگری) تا از راه وارد کردن فشار بر مقامات، آنها را به ایجاد تغییر وادارند. اما برای دیگر اتباع شهری (همچون بیکاران، زنان خانه‌دار و آدم‌های بی‌نام و نشان) که به‌طور ساختاری از قدرت نهاده‌ینه در ایجاد اختلال بی‌بهره‌اند، خیابان قلمرو اول و آخر مبارزه است (بیات، ۱۳۹۱، ص ۸ - ۴۶).



از نظر بیات در حال حاضر حتی مردم عادی، تهی‌دستان شهری، زنان و جوانان در حال آشنایی با جهان‌اند. این آشنایی در هنگامه نارضایتی از وضع موجود جامعه، افراد را به سمت تغییر در جوامعشان از رهگذر مطلوبیت‌های جهانی سوق می‌دهد. آنان از طریق فضاهای جدید می‌کوشند نارضایتی خود را بر زبان آورند و به‌منظور دستیابی به زندگی بهتر ابراز وجود کنند. ابزارهای تغییر جوامع، صرفاً به تظاهرات و انقلاب توده‌ای محدود نمی‌شوند، بلکه بازتاب بسیج مردمی‌اند، ولی مردم بیشتر به آنچه وی «ناجنبش» می‌نامد، روی می‌آورند. از نظر او، سیاست مبارزه و «ناجنبش‌های اجتماعی» ابزاری برای فهم تغییرات معنادار در خاورمیانه است. ناجنبش‌های اجتماعی به کنش‌های جمعی فعالان غیرجمعی گفته می‌شود. آنها برابند رفتارهای یکسان تعداد کثیری از مردم عادی‌اند که کنش‌های پراکنده، ولی یکسانشان تغییرات اجتماعی گسترده‌ای را پدید می‌آورد؛ حتی اگر این رفتارها تابع هیچ ایدئولوژی، رهبری یا سازمان‌دهی مشخصی نباشند. اصطلاح «ناجنبش‌ها» این دسته از کنش‌های سیاسی را توضیح می‌دهد که هم برخی خصلت‌های جنبش‌ها را دارا هستند و هم در گونه جنبش‌های کلاسیک قرار نمی‌گیرند (همان).

از سوی دیگر، سیاست‌های خیابانی، ظرف ناجنبش‌هاست. در سیاست خیابانی افزون بر منازعه میان مقامات و گروه‌های غیررسمی و فاقد نهاد، منازعه بر سر کنترل فضا و نظم عمومی در جریان است. خیابان‌ها به‌عنوان فضاهای جنبش، نه تنها جاهایی هستند که مردم نارضایتی خود را در آنها به زبان می‌آورند، بلکه هویت خود را می‌سازند، همبستگی‌ها را گسترش می‌دهند و اعتراض خود را فراتر از محافل دم‌دست می‌کشاند. این فضا را «خیابان سیاسی» و سیاست عمل در آن را «سیاست خیابانی» می‌نامد. دست‌فروشی که



فعالانه بساط خود را در خیابان پهن می‌کنند و کسانی که به اشغال پارک‌های عمومی، زمین‌ها یا پیاده‌روها می‌پردازند، امتیازهای انحصاری دولت را به چالش می‌کشند و ممکن است با تلافی آن روبه‌رو شوند. زنانی که از مدیریت مردسالارانه در جامعه رنج می‌برند و دعوی برابری جنسیتی دارند و به قوانین تبعیض جنسیتی معترض‌اند نیز شکلی از ناجنیش‌ها را می‌سازند. آنان می‌کوشند از راه کمپین‌ها به بسیج زنان معمولی در سطح ملی بر ضد قوانین تبعیض‌آمیز مبادرت ورزند و به فعالیت‌های بیرون از خانه، به‌ویژه فعالیت‌های مردانه، ورزش، تحصیلات عالی، موسیقی و اشتغال روی آورند. نیز در پارک‌های عمومی با پوشش‌های نامناسب ظاهر شوند و در جنگ فرسایشی با مأموران امر به معروف و نهی از منکر، حجاب اجباری را در انظار عمومی به چالش بگیرند و با عادی کردن بیرون گذاشتن موها از روسری، مبارزه کنند. جوانان جهانی‌شده نیز از راه سبک زندگی متفاوت به این کارزار وارد می‌شوند (همان).

اما منطق کنش در ناجنیش‌ها چیست؟ بیات در پاسخ معتقد است قدرت ناجنیش‌ها در اتحاد عاملان آنها نیست - چنان‌که جنبش‌های اجتماعی این‌گونه‌اند - بلکه در قدرت «بی‌شماران» است؛ یعنی بسیاری از مردم که هم‌زمان کارهای مشابهی را - هرچند به صورت‌های گوناگون - انجام می‌دهند.

ناجنیش‌ها، کنش جمعی تابع منافع و هویت‌های مشترک در داخل یک گروه منفرد و متمایز هستند، ولی پرسش این است که چگونه باید گردهم آیند و به همراه یکدیگر عمل کنند. درحالی‌که هویت‌های مشترک، اساس عاملیت‌های ناجنیش‌ها برای کنش جمعی هستند، این هویت‌ها چگونه در میان سوژه‌های پراکنده و متمایز ساخته می‌شوند؟ در پاسخ باید گفت این همبستگی‌ها در فضاهای عمومی، گوشه و کنار خیابان، در محل کار و ... به صورت شبکه‌های انفعالی ساخته می‌شوند. افراد همدیگر را می‌شناسند و با استفاده از صداهای مشترک، نمادها (مثل رنگ، دستبندها، تی‌شرت‌ها) و هر آنچه در زمانه عسرت به همبستگی آنان یاری رساند، به مقاومت در برابر دولت می‌پردازند. (Bayat, 2010, p 1 - 29) دیدگاه بیات به‌خوبی توضیح‌دهنده وضعیت نیروهای سطح جامعه در دوران جدید است.

۵. سیاست هویت در جمهوری اسلامی ایران

در تجربه جمهوری اسلامی، دولت‌ها به دلیل موقعیت برجسته و ظرفیت فزاینده‌ای که دارند، بی‌اعتنا به دیگر نهادهای قدرت و حتی مستقل از کانون اصلی قدرت، یعنی رهبری

نظام عمل می‌کنند. به نظر می‌رسد در ایران، دولت‌ها مهم‌ترین کانون نزاع‌های سیاسی و انتقال‌دهنده آن به دیگر بخش‌های نظام سیاسی هستند و گفتمان‌های سیاسی با تسلط بر دولت، نزاع‌های سیاسی را تشدید می‌کنند. سیاست هویت به مطالعه این نزاع‌ها و واکنش‌های سیاسی طردشدگان از سوی هویت‌های مسلط برآمده از گفتمان‌ها می‌پردازد. در ایران تسلط گفتمان سیاسی هر یک از دولت‌های سازندگی، اصلاحات و اصول‌گرایی به کارزار میان نیروهای سیاسی انجامید و جنبش‌های اجتماعی متعددی شکل گرفت که گاه جنبه اصلاح‌طلبانه داشت و زمانی به جنبش مقاومت تبدیل شد. در واقع زمانی که دولت‌ها با تکیه بر هویت گفتمانی مسلط خود به طرد دیگران می‌پردازند، گام نخست در شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی را می‌پیمایند.

اما این دیگران که مهم‌ترین سوژه‌های سیاسی در مقابل دولت به شمار می‌آیند، در دو سطح قرار دارند: نخست سطح نخبگان و دیگری سطح توده مردم. اصلی‌ترین و اثرگذارترین سوژه‌های سیاسی چند دهه اخیر ایران، حاملان و عاملان دو گفتمان سیاسی اصول‌گرا و اصلاح‌طلب هستند. آنان از اواسط دهه هفتاد بنیان بازی سیاست را بر پایه هویت پی‌ریختند. نخبگان سیاسی از دریچه جهان فرهنگی خود به رخدادها، پدیده‌ها و مسائل نظر می‌افکنند. بنابراین، فهم میدانی که این معانی در آن تولید می‌شود، اهمیت دارد. در این میدان سازه‌های فکری و فرهنگی از یک‌سو و سازه‌های سیاسی - اجتماعی از سوی دیگر مؤثرند. برای مثال، رقابت میان دو جناح اصلی کشور، یعنی اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان ناشی از نزاع دو جهان زیست سنت و تجدد است. درعین‌حال، سازه‌های سیاسی - اجتماعی نیز تأثیر فراوانی بر نظام معنایی آنان دارد. مثلاً نسبت هر یک از این دو با نهادهای سنتی یا مدرن قدرت، در شکل‌گیری نظام معنایی آنان مؤثر بوده است؛ به‌طوری‌که هرکدام از قدرت سیاسی بیشتری برخوردار بوده‌اند، در به حاشیه‌رانی رقبای خود کوشاتر بوده، رقیب را در موضع مقاومت و ستیز قرار داده است.

البته شرایط در سطح جامعه و توده‌های مردم متفاوت است. مردم ابتدا و به‌ویژه در دوره سازندگی رابطه همدلانه‌ای با نظام سیاسی داشتند و به شکل محدودتری درگیر سیاست هویت بودند. اما با ظهور نسل‌های جدید و تغییر در صورت‌بندی‌های اجتماعی، زمینه شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی فراهم آمد. کاهش اعتماد عمومی به دولت و نخبگان سیاسی و افزایش آگاهی‌ها و گرایش فراينده به مشارکت سیاسی و نیز پیامدهای جهانی شدن و ورود به عصر اطلاعات، به‌ویژه گسترش فناوری‌های جدید، نسلی را پدید





آورد که به صورت جامعه‌ای با اعضای پراکنده و شناور از طریق فضای مجازی گرد هم می‌آیند و در ویژگی‌هایی مشترک‌اند و برای خواسته‌های خود مبارزه می‌کنند. بنابراین، این فضای جدید ما را ملزم می‌سازد الگوی مناسبی برای فهم تحولات سیاسی در جامعه ایرانی به دست دهیم. به نظر می‌رسد سیاست هویت امکان ایجاد چارچوب نظری متناسب با این تحولات را فراهم می‌آورد.

۶. نتیجه

سیاست هویت به کنش‌هایی اطلاق می‌شود که کنشگران در آن با تأکید بر هویت، از طریق معنادار ساختن خود، به مقابله با دیگرانی می‌پردازند که ارزش‌ها و هنجارهای آنان را به چالش کشیده یا آنان را به حاشیه رانده‌اند. بنابراین، سیاست هویت زمانی پدید می‌آید که جامعه یا جماعت‌ها با مسئله‌ای درباره هویت روبه‌رو هستند. می‌توان این‌گونه فرض کرد که بحث سیاست هویت، بحث هویت در سپهر بحران یا چالش است و این وضعیت غالباً در جوامع در حال گذار مشاهده شده است که در کشاکش دگردیسی هویتی‌اند. همان‌گونه که در سه‌گانه کاستلز از سه نوع کنش یاد می‌شود، در دو نوع آن، آشکارا سخن از چالش هویت در میان است. بحران در سطح کمینه، دگردیسی در هویت را از طریق کنش برنامه‌دار یا اصلاحات دنبال می‌کند و در سطح بیشینه، به شکل کنش مقاومت ظاهر می‌گردد. حتی گونه دیگر که به هویت مشروعیت‌بخش مربوط می‌شود، حکایت از آن دارد که هویت مسلط با چالش روبه‌رو گشته است و حامیانش به دلیل نگرانی از فروپاشی، از آن دفاع می‌کنند.

بدین ترتیب، در تبیین چرایی سیاسی شدن هویت می‌توان به دو عامل اشاره کرد: نخست اینکه، اقتضات عصر جدید در سپهر جهانی شدن و شکل‌گیری نظام معنایی حاصل دوران پسامدرن که رویکرد دوباره سیاست را به مسائل هویت در پی داشت. مشارکت و تعلق اغلب افراد به جنبش‌های اجتماعی جدید، بدان دلیل بود که «به آنها معنا می‌داد» و آرزوهای خود را در آن می‌یافتند. عامل دوم به پیوند میان هویت و قدرت بازمی‌گردد. هنگامی که حاملان یک گفتمان از طریق دستیابی به قدرت سیاسی هژمونیک شوند و «دگرهای» خود را به حاشیه برانند، هنگامه مقاومت به صورت ستیز یا رقابت در برابر هویت مسلط از طریق بازنمایی هویت برپامی‌گردد و سیاست هویت شکل می‌گیرد.

به‌هرروی، سیاست هویت امکان تازه‌ای را برای تحلیل بسیاری از تغییرات اجتماعی در

دوران حاضر فراهم ساخته است و به لحاظ شکلی بسیار متنوع است. جنبش‌های اجتماعی جدید نمایشگر سیاست هویت هستند. از جنبش‌های دانشجویی، زنان و طرفداران محیط زیست گرفته تا جنبش‌های نوپدید در کشورهای عربی، همگی نمونه‌هایی برای سیاست هویت‌اند؛ تاجایی که به نظر می‌رسد شکل‌های جدیدتری همچون «کمپین»‌های فضا‌های مجازی نیز گونه‌های تازه‌ای از این دست جنبش‌ها به شمار آیند.



۱. Campaign به معنای کارزار و مبارزه و به تعبیری دیگر، تلاشی دسته‌جمعی و برنامه‌ریزی شده با هدف اثرگذاری بر روند تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری است. این اصطلاح در فضای مجازی برای ابراز دیدگاه‌های انتقادی و اعتراضی رونق فراوانی یافته است.

منابع

- بیات، آصف (۱۳۹۱)، *سیاست‌های خیابانی، جنبش تهی‌دستان در ایران*، ترجمه اسدالله نبوی چاشمی، تهران: نشر پردیس دانش.
- دان، رابرت. جی (۱۳۸۴)، *نقد اجتماعی پست مدرنیته؛ بحران‌های هویت*، ترجمه صالح نجفی، تهران: پردیس دانش.
- دهشیری، محمدرضا (۱۳۷۹)، «جهانی شدن و هویت ملی»، *فصلنامه مطالعات ملی*، سال دوم، شماره پنجم.
- قربانی شیخ‌نشین، ارسلان (۱۳۸۳)، *جهانی شدن و هویت*، در *مبانی نظری هویت و بحران هویت*، به‌اهتمام علی‌اکبر علیخانی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت هویت)*، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، تهران: طرح نو.
- کالهن، کریج (۱۳۸۹)، *نظریه اجتماعی و سیاست هویت*، ترجمه محمد قلی‌پور و علی محمدزاده، تهران: جامعه‌شناسان.
- کچوریان، حسین (۱۳۸۵)، *تطورات گفتمان‌های هویتی ایران: ایرانی در کشاکش با تجدد و مابعد تجدد*، تهران: نشر نی.
- گالیو، بورگان (۱۳۸۶)، «جهانی شدن، فرهنگ‌زدایی، و بحران هویت»، ترجمه رضا مصطفی‌زادگان، *روزنامه ایران*، دهم شهریور.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۴)، *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*، تهران: سمت.
- _____ (۱۳۸۱)، *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، معاونت پژوهشی.
- _____ و حیدرعلی مسعودی (زمستان ۱۳۸۸)، «هویت و حوزه‌های مفهومی روابط بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست*، دوره سی و نهم، شماره چهارم.
- نش، کیت (۱۳۸۰)، *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران: کویر.
- Bayat, Asef (2010), *Life as Politics How Ordinary People Change the Middle East*, Amsterdam University Press.
- Haynes, Jeff (1996), *Third World Politics*, London, Blackwell Publisher.

